خبر روز

قتل و قصاص پایان یک تصادف

مرد جوان که در جریان تصادف مرتکب قتل شده بود، با تایید حکم قصاصش یک قدم به چوبه دار نزدیک‌تر شد.

به گزارش خبرنگار جام‌جم، جاوید ۳۸ ساله دی ماه سال گذشته در جریان درگیری با مرد موتورسواری او را با ضربه چاقو کشت. پس از دستگیری با اعتراف به این درگیری مرگبار گفت: «در حال عبور از خیابان ناخواسته با موتور شهاب برخورد کردم. همین تصادف باعث درگیری ما و قتل شد.»

با تکمیل تحقیقات در دادسرا، پرونده برای رسیدگی به دادگاه کیفری یک استان تهران ارسال شد و متهم در شعبه سیزدهم پای میز محاکمه قرار گرفت. در ابتدای این جلسه اولیای دم برای قاتل درخواست قصاص کردند.

سپس جاوید در جایگاه قرار گرفت و گفت: «روز حادثه سوار پرایدم بودم و ناخواسته با موتور مقتول برخورد کردم. از او عذرخواهی کردم اما مرد جوان عصبانی بود و به سمتم حمله کرد. سعی کردم او را آرام کنم اما بی‌فایده بود. به همین دلیل با چاقویی که همراه داشتم به گردن او ضربه زدم، البته این ضربه ناخواسته به او اصابت کرد. من مرد موتورسوار را نمی‌شناختم و با او اختلافی نداشتم. از اولیای دم درخواست بخشش دارم.»

قضات پس از رسیدگی به این پرونده حکم به قصاص جاوید دادند که این حکم در دیوان عالی کشور مهر تایید خورد.

اصحاب کهف با دیدن قیمت‌ها مثل شدیم

صیادان آزادشده از سومالی از شوک مواجهه با قیمت‌ها بعد از بازگشت به ایران گفتند

لیلا حسین‌زاده
گروه حوادث

حکایت ۱۴ صیادی که ۱۰ هفته پیش از بند دزدان دریایی سومالی آزاد شدند و به ایران برگشتند، شبیه ماجرای اصحاب کهف است که وقتی از خواب ۳۰۰ ساله بیدار شدند و برای خرید به بازار رفتند، همه چیز تغییرکرده بود. با این فرق که ماجرای مشاهده تفاوت‌ها برای اصحاب کهف پس از ۳۰۰ سال اتفاق افتاده بود اما برای صیادان ایرانی بعد از فقط ۹ سال، موجب شوکه شدن آنها شد. سیدطیب علی‌حسینی، ۳۰ ساله یکی از همین صیادان است. او متاهل است و دو فرزند ۱۰ و ۱۲ ساله دارد. حسینی برای خرید میوه به مغازه رفته است. منتظر می‌مانیم تا برگردد و از حال و هوایش بعد از دانستن قیمت‌ها بپرسیم.

قیمت‌ها چطور بود؟ این پرتقال و انار و آبمیوه‌ای که خریدید، چقدر شد؟

(می‌خندد). خیلی زیاد. اینها شد ۲۰۰ هزار تومان.

قبل از اسارت توسط سومالی‌ها، چقدر بابت همین سه قلم پرداخت می‌کردید؟

خیلی زیاد می‌شد، نهایت ۱۰ یا ۱۵ هزار تومان.

شما که شغلی ندارید، پول ازکجا آوردید؟

وام (قرض) کردم. به مغازه‌دار گفتم بعدا پولت را می‌آورم و او هم قبول کرد.

انگار موقع ورود به ایران هم از قیمت‌ها شوکه شده بودید.

بله. به رستوران رفتیم تا غذا بخوریم، وقتی منو دادند و قیمت‌ها را دیدیم، حسابی تعجب‌کردیم. قیمت جوجه‌کباب سال ۹۴، سه چهار هزار تومان بود، الان سیخی ۱۰۰ هزار تومان. ۱۴ تا سیخ جوجه‌کباب سفارش دادیم که شد یک میلیون و ۴۰۰ هزار تومان که خیلی زیاد است.

با آن یک سیخ جوجه سیر شدید؟

نیم‌سیر هم نشدیم، چه برسد به سیر. از سرویس بهداشتی هم مجبوری استفاده‌کردیم. آن موقع‌ها اگر به شهرستان می‌رفتیم و از سرویس بهداشتی استفاده می‌کردیم، می‌شد۵۰ یا ۱۰۰ تا تک‌تومانی. آن روز، ۲۰۰۰ تومان دادم (از شدت تعجب و ناراحتی از بالا بودن قیمت‌ها می‌خندد.)

قبل از اسارت در سال ۹۴، ماهانه چقدر درآمد داشتید؟ زندگی‌تان می‌گذشت؟

آن‌موقع بسته به میزان ماهی صید شده، یک میلیون و ۵۰۰ یا دو میلیون تومان می‌گرفتیم که با ۱۰۰ هزار تومان زندگی‌مان می‌گذشت اما الان پول خیلی بی‌ارزش شده و انگار پول سومالی از پول ما با ارزش‌تر است. پراید آن موقع هفت میلیون تومان بود، الان شده ۲۵۰ میلیون. چه خبر است. یک خانه در شهر ما اگر قیمتش خیلی بالا بود، می‌شد ۲۰، ۳۰ میلیون تومان اما الان از میلیارد گذشته است.

خانه و ماشین دارید؟

نه. در یک خانه اجاره‌ای زندگی می‌کنم که اصلا وضعیت خوبی ندارد.

بعد از اسارت چه کسی هزینه زندگی زن و بچه‌های‌تان را پرداخت می‌کرد؟

عمو و مادر و پدرم به زن و بچه‌ام کمک می‌کردند. حتی لباس هم ندارم بپوشم. عمویم دودست لباس و مادرم یک‌دست لباس برایم خرید.

در چند روزی‌که برگشته‌اید، گوشت یا مرغ خورده‌اید؟

با وام کردن از دیگران بله اما این‌طور نمی‌شود زندگی‌کرد. عمویم می‌گفت کاش با خبرنگاری مصاحبه کنی در مورد وضعیتت. خدا شما را برای ما فرستاد و تشکر می‌کنیم با ما صحبت کردید تا حرف‌مان را به گوش مسئولان و دولت برسانیم تا به ما کمک کنند.

وضعیت جسمی‌تان بعد از این ۹ سال چطور است؟

در سومالی خیلی اذیت شدیم. در این مدت، حتی یک بار هم رنگ آفتاب را ندیدیم و دائم در تاریکی بودیم. به خاطر همین موضوع، چشم‌هایم تار می‌بینند و قرمز شده است.

دکتر رفته‌اید؟

با کدام پول بروم؟ برای خوراک‌مان از دیگران وام گرفته‌ایم، دکتر رفتن پول می‌خواهد. چشمانم آبریزش دارد و باد که می‌خورد، درد می‌کشم. راستی، محمدحسین خورا، یکی دیگر از صیادان است که هم در سومالی با ما بود و هم فامیل‌مان است. او هم می‌خواهد با شما صحبت‌کند. خورا در روستای دیگری زندگی می‌کند اما خانه‌اش به خاطر باران ریخته و به خانه ما که وضع چندان خوبی هم ندارد، آمده است.

خورا هم ۳۲ ساله است و به‌سختی فارسی حرف می‌زند. او متاهل نیست. گوشی را می‌گیرد و درباره اسارت و افزایش قیمت‌ها بعد از آزادی صحبت می‌کند.

۹ سال اسارت در سومالی چطور گذشت؟

خیلی سخت. فکر می‌کردیم آخر دنیاست و تا آخر عمر آنجا می‌مانیم. خدا را شکر برگشتیم ولی حالا مشکلات بزرگ‌تری داریم. سرپرستی خواهر و مادرم با من است و در مدتی‌که نبودم، دایی‌ام خرج آنها را می‌داد.

بازار رفته‌اید؟

همه چیز خیلی گران است. می‌خواهم یک دست لباس بخرم، می‌گویند دو میلیون تومان، آن‌موقع‌ها همین لباس را ۳۵ هزار تومان می‌خریدم.

شغلی پیدا کرده‌اید؟

رفتم دنبالش، یکی که در کار ساختمان‌سازی است گفت خبرت می‌کنم اما فکر نمی‌کنم زنگ بزند. حال‌مان به خاطر نداشتن پول و شغل خیلی خراب است و به کمک دولت نیاز داریم. به داد چشم‌های طیب برسید، وضعش خوب نیست.

ازدیدن قیمت‌ها دارم سکته کنم

افشین داوودی ۳۲ ساله هم از صیادانی است که از نداشتن شغل و پول عذاب می‌کشد. به اینها، درد پاهایش را هم اضافه‌کنید که سوغات دزدان دریایی سومالیایی است: «در سومالی به دست و پای‌مان زنجیر و قفل بسته بودند و به همین خاطر، پاهایم ضعیف شده و زیاد نمی‌توانم بایستم. از شدت درد شب‌ها خوابم نمی‌برد و با این گرانی و بی‌پولی حتی نمی‌توانم دکتر بروم. هیچ‌کس هم کمک نمی‌کند. وقتی اسیر بودم، برادرم، عمو و مادرم خرج زن و بچه‌ام را داده‌اند. بچه‌ام از من پول می‌خواهد تا خوراکی بخرد اما از کجا پول بیاورم تا پفک ۱۰، ۱۵ هزار تومانی بخرد. نوشابه ۲۰۰۰ تومانی شده ۲۰ هزار تومان که برای ما خیلی گران است. الان هم اجاره‌نشین خانه مادرم هستم و چیزی از خودم ندارم، نه خانه و نه ماشین. مگر با این قیمت‌ها می‌شود صاحب خانه و ماشین شد.

داوودی از سال ۹۴ می‌گوید که هنوز اسیر نشده و گرانی‌ها دودستی بیخ گلوی مردم را نگرفته بود: «آن موقع، بعضی دوستانم که در شرکت کار می‌کردند، ماهی ۷۰۰ هزار تومان درآمدشان بود، درآمد من با ماهیگیری بین پنج تا شش میلیون تومان بود که زندگی‌ام تامین می‌شد اما الان به فلاکت افتاده‌ام. در سومالی هم برنج و لوبیا می‌خوردیم، الان‌که دارم با شما صحبت می‌کنم هم ناهارمان برنج و لوبیا است. به خدا از دیدن قیمت‌ها دارم سکته می‌کنم. خانه‌مان به خاطر باران پر از آب شده و دیگ‌گذاشته‌ایم تا آب‌ها جمع شود. می‌خواهم فیلمش را به فرماندار شهرمان نشان دهم تا راه چاره نشان‌مان دهد.»

همسر داوودی هم از ما می‌خواهد به دولت بگوییم به داد صیادانی برسد که آه در بساط ندارند. او نگران پاهای شوهرش است که به خاطر غل و زنجیر ضعیف و ناتوان شده است.

درد سومالی یک طرف، درد قیمت‌ها هم طرف دیگر

طاهر بنگل‌زهی هم از اسرای دزدان دریایی سومالی است که در زمان اسارت ۱۷ سال داشت. از همان شروع صحبت از بلاهایی می‌گوید که دزدها سرشان آوردند: «یک ماه تمام آویزان‌مان کردند و اجازه نمی‌دادند بخوابیم. خیلی عذاب‌مان دادند.» بعد هم یک‌راست می‌رود سراغ گرانی‌ها: «در سومالی آن همه درد کشیدیم، حالا هم از قیمت‌ها درد می‌کشیم. سال ۹۴ که اسیر شدیم، از درآمدم خیلی راضی بودم اما حالا قدرت این را نداریم که یک مرغ کوچک بخریم. به صاحب لنج می‌گویم کمک‌مان کن بیکاریم، پول نداریم. می‌گوید لنجم غرق شده است. همین‌که برگشتید به ایران و خانواده‌تان را می‌بینید، خدا را شکر کنید. ما حق زندگی نداریم؟» حرف زدن به زبان فارسی برای طاهر سخت است و انگار فارسی یادش رفته. عباس برادرش، حرف‌های او را ادامه می‌دهد: «برادرم از وقتی فهمیده قیمت خانه و ماشین چقدر بالا رفته، دیوانه شده و هی می‌گوید ای‌کاش به ایران برنمی‌گشتم. پدر و مادرم با یارانه زندگی کرده و دو برادر ۱۹ و ۲۲ ساله‌ام هم حمالی می‌کنند تا خرج و مخارج‌شان دربیاید. دست سفارت و دولت ایران درد نکند به برادر ما کمک کرد اما کاش به صیادها هم کمک کنند تا زندگی‌شان سروسامان پیدا کند.»

اصحاب کهف در یزد

شیرمحمد دامنی از بستگان یکی از صیادان است. او از ورود آنها به کشور و فهمیدن قیمت‌ها، ماجرای جالبی برای جام‌جم تعریف می‌کند: «صاحب لنج برای ۱۴ صیاد، ۵۰۰ هزار تومان فرستاد تا خرج کنند. دقت‌کنید، ۵۰۰ هزار تومان برای تمام این ۱۴ نفر، نه هر نفر ۵۰۰ هزار تومان. صیادها هم فکر می‌کردند همه چیز مثل قبل است و با خودشان گفتند کلی پول داریم و تا به کنارک برسیم، ۳۰۰ هزار تومان هم اضافه می‌آوریم. تصورشان این بود که با این پول می‌توانند در یزد پشمک و گز بخرند تا بعد از این همه مدت دست خالی با خانواده خود ملاقات نکنند. وقتی به یزد رسیدند به فروشگاهی رفتند تا سوغاتی بخرند که صاحبش پرسید شما از کجا می‌آیید. آنها هم گفتند از تهران و بعد برای‌شان توضیح داده که قیمت‌ها چقدر تغییر کرده است. صیادها هم بسیار ناراحت شدند از این قضیه و تصمیم گرفتند پول را به کارت صاحب لنج برگردانند.

برای مردم تغییر روزانه قیمت‌ها تازگی ندارد و مدت‌هاست به این زخم ناسور خو گرفته‌اند اما برای صیادانی که ۹ سال از وطن و تغییراتش دور بوده‌اند، چرا. البته هم مردم و هم صیادان به یک اندازه از تورمی که افسارش این روزها بدجور رها شده و شلاقش را به سر و صورت همه می‌کوبد، آسیب می‌بینند که لازم است فکری برای آن شود. برخی صیادان این روزها علاوه بر دردگرانی از درد و بیماری چشم و پای‌شان نالان هستند. هر دو عضو هم وسیله ارتزاق است که اگر نباشد، پای تامین خرج و مخارج زندگی‌شان حسابی لنگ می‌ماند. شاید این روزها پزشکانی باشند که بی‌هیچ چشمداتی و تنها به خاطر انسانیت، به کمک آنان در کنارک بروند تا دست‌کم بار بیماری را از روی دوش این صیادان بردارند.

صیادان چرا شوکه شدند

محمد غمخوار
گروه حوادث

صیادان زمانی که آزاد شده و به ایران بازگشتند، تصور نمی‌کردند با شوک قیمتی رو به رو شوند. شوکی که به آنها حس اصحاب کهف داد. در این مدت اکثر اقلام غذایی بیش از بیست برابر شده و صیادان آزاد شده که شغلی ندارند را در خرید کالاها با مشکل رو به رو کرده است. در داده‌نمای روبه‌رو تفاوت قیمت‌ها در سال ۱۳۹۳ که صیادان اسیر شدند را با سال ۱۴۰۱ مقایسه کرده‌ایم.

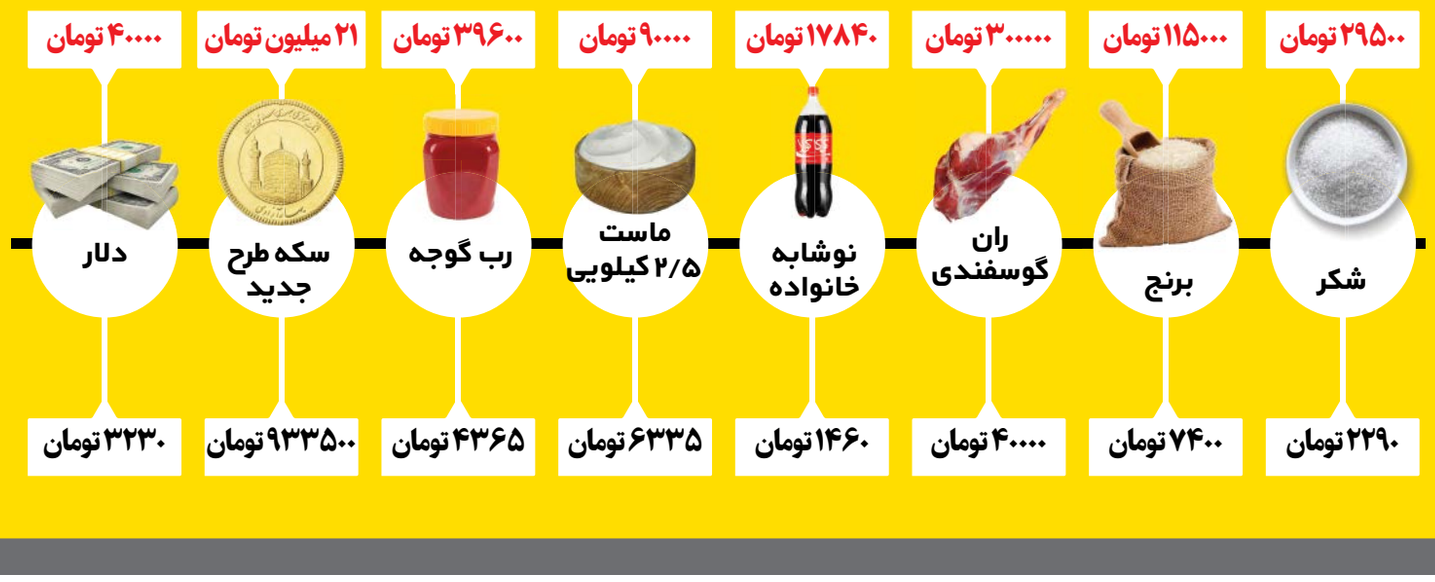

کوتاه از حوادث

قتل مرموز دختر نوجوان

پرونده مرگ مشکوک دختر نوجوان در حیاط خانه‌شان با گزارش پزشکی قانونی و کشف ردپای مردی در ماجرا، رنگ جنایی به خود گرفت.

به گزارش خبرنگار جام جم، اوایل هفته گذشته زنی با حضور در شعبه دهم بازپرسی دادسرای جنایی تهران شکایت کرد، دختر ۱۴ساله‌اش به‌طور مشکوکی فوت کرده است. با دستور بازپرس حمید رضا رستمی، تحقیقات ماموران آغاز شد و مادر وی در این باره گفت: «دو سال قبل از شوهرم جدا شدم. دخترم شاد، درسخوان و ورزشکار بود. اختلافی با کسی نداشت و افسرده هم نبود. شب حادثه با تماس یکی از همسایه‌ها به خانه برگشتم. در خانه نیمه باز بود. دخترم مصدوم درحیاط خانه افتاده و لباس‌هایش خیس و گل‌آلود بود. معلوم نبود چه بلایی سرش آمده است. او را به بیمارستان رساندیم که ساعاتی بعد فوت کرد. همسایه‌ها می‌گفتند صدای کمک خواهی شنیدند و وقتی به حیاط آمدند، دخترم را نیمه جان یافته‌اند.»

ماموران اداره دهم پلیس آگاهی تهران برای بررسی ماجرا خانه فرد فوت شده را بررسی کردند و دریافتند شرایط خانه به‌گونه‌ای نبوده که او از داخل خانه به حیاط پرت شده باشد به همین دلیل احتمال خودکشی او منتفی و فرضیه قتل قوت گرفت.

دو روز پیش کارشناسان پزشکی قانونی اعلام کردند دختر نوجوان براثر آسیب به سر و بدنش با جسمی سخت فوت کرده است. دیروز مادر دختر فوت شده نزد بازپرس جنایی آمد و اطلاعات جدیدی را در اختیار وی قرار داد و گفت: «راننده یک خودروی پرشیا چند بار به مقابل خانه‌مان آمده و درباره مرگ دخترم از همسایه‌ها تحقیق کرده که به او مشکوک هستم. حتی یک بار او را دیدم و خواستم درباره حضورش در مقابل خانه‌مان سوال کنم که فرار کرد.»

این مرد به عنوان مظنون به قتل تحت تعقیب قرار گرفت و جست‌وجوها برای یافتن او به‌عنوان مظنون اصلی پرونده ادامه دارد.

سوءقصد سریالی به کارمند

یکی از کارمندان بخش آموزش دانشگاه علامه طباطبایی دیروز هدف سوءقصد با شلیک گلوله قرار گرفت.

به گزارش ایسنا، این مرد کارمند بخش آموزش دانشگاه علامه طباطبایی تهران است که ساعت ۷ صبح یکشنبه هنگام سوار شدن به سرویس ایاب‌وذهاب این مرکز آموزشی مورد سوءقصد قرار گرفته و با شلیک دو گلوله به ناحیه سر مجروح و در بیمارستان تحت عمل جراحی قرار گرفت. او اکنون در بخش مراقبت‌های ویژه بستری است.

ضارب متواری شده و پلیس در جست‌وجوی اوست.

این مرد شهریور امسال نیز مورد سوءقصد قرار گرفته و از ناحیه قلب زخمی شده بود که جان سالم به در برد.

پایان ۲۹ سال فرار قاتل

مردی که ۲۹ سال پیش فردی را به قتل رسانده و خود را مرده جا زده و با هویت جعلی زندگی می‌کرد بازداشت شد.

به گزارش جام جم، سرهنگ حسین ترکیان، رئیس پلیس آگاهی استان اصفهان در این باره گفت: شامگاه بیست‌وچهارم فروردین سال ۱۳۷۲ وقوع قتلی در خیابان بزرگمهر شهر اصفهان به کلانتری ۱۴ اطلاع داده شد. ماموران کلانتری و پلیس آگاهی در آنجا حاضر شدند. در جریان تحقیقات اولیه معلوم شد که مردی ۲۳ ساله بعد از درگیری با مردی ۲۲ ساله با ضربه چاقوی او به قتل رسیده و قاتل متواری شده است. جست‌وجو برای یافتن متهم ادامه داشت تا این‌که کارآگاهان متوجه شدند اسم او در ثبت احوال به نام فرد متوفی ثبت شده است. با این وجود پرونده این قتل همچنان مفتوح بود. با گذشت ۲۹ سال از ماجرای قتل، چند روز پیش ماموران به سرنخ‌هایی دست یافتند که نشان می‌داد، قاتل فوت نکرده، بلکه زنده است و با هویت جعلی، در یکی از استان‌های جنوبی کشور زندگی می‌کند. همچنین معلوم شد که او در شغل جوشکاری مشغول کار است که با هماهنگی قضایی ماموران به آنجا اعزام شدند و با محاصره محل، متهم بازداشت شد. متهم در جریان تحقیقات گفت که آن شب در خیابان بزرگمهر با دوستش مشغول قدم زدن بوده‌اند که متوجه شده جوانی بی‌جهت به آنها نگاه می‌کند که همین باعث درگیری لفظی و ناسزاگویی میان آنها شده که در نهایت به قصد گوشمالی دادن جوان، با چاقو چند ضربه به او می‌زند و فرار می‌کنند.

رئیس پلیس آگاهی استان اصفهان خاطر نشان کرد: معلوم شد بعد از فرار آنها افرادی دنبال‌شان بودند که موفق به دستگیری آنها نشدند. او همان شب وسایلش را جمع‌آوری و به یکی از استان‌های جنوبی کشور رفته بود. مدتی بعد با همکاری یکی از دوستانش نام خود را به‌عنوان فرد فوت شده در سامانه ثبت احوال ثبت می‌کند و در این سال‌ها با هویت جعلی زندگی می‌کرده و گمان نمی‌کرده که پلیس ممکن است روزی او را بازداشت کند.